

عوامل و زمینه‌های بصیرت در قرآن و روایات

مصطفی آتشکار^۱

محمد اخوان دردشتی^۲

چکیده

موضوع علل و عوامل سعادت فرد و جامعه از دیدگاه‌های مختلف قابل تحقیق است. از این روی نحله‌های مختلف به آن اندیشیده‌اند و بر اساس آن راهکارهایی را برای پیروان خود تجویز کرده‌اند تا کسب این سعادت را ممکن کنند. اما دغدغه مهم از دیدگاه قرآن و روایات "عدم بصیرت" است که مهم‌ترین مانع در رسیدن انسان به جایگاه والای انسانی‌اش می‌باشد. از این منظر، بصیرت نتیجه طولی در پی فراهم آمدن اسباب و عللی است که اگر این عناصر حاصل باشد دست یافتن به آن قطعی و در غیر این صورت امری نشدنی و در نتیجه کسب کمال محال است. شناخت این عوامل، طبقه‌بندی آن‌ها و تحلیل دیدگاه جامع‌نگر و همه‌سویه قرآن کریم و روایات ائمه معصومین (علیهم‌السلام) ره‌توشه این مقاله است تا با داشتن این دیدگاه‌ها جامعه ما که اکنون در جهت کمال است و در نیل به آن مجاهدت‌های فراوان دارد بهتر بتواند از طریق معرفت‌افزایی، تسریع در این سلوک نماید و به این هدف غایی نزدیک‌تر گردد.

کلیدواژه‌ها: قرآن کریم، بصیرت، هدایت، عمی، ضلالت

۱. مدرس دانشگاه معارف قرآن و عترت اصفهان MATASHKAR33@YAHOO.COM

۲. مدرس جامعه المصطفی العالمیه اصفهان

یکی از مسائل و دغدغه‌های موجود در جامعه ما بحث شناخت عوامل و موانع توسعه کمال انسانی است. در این توسعه نقش سرمایه‌های انسانی بسیار مهم می‌باشد. به عبارت ساده‌تر در تعریف قرآنی از انسان، هدف آفرینش انسان دستیابی به کمال و منزلتی است که باید بدانند که در این آفرینش در چه جایگاهی قرار دارد. با این نگاه مفهوم کمال بسیار وسیع می‌شود و به همین اندازه شناخت عوامل دستیابی و یا موانع رسیدن به این کمال، گسترده‌تر خواهد بود.

سؤالی که برای هر مؤمن معتقدی پیش می‌آید این است که برای رسیدن به این کمال چه باید کرد و چه موانعی سر راه وی وجود دارد؟

این مقاله بر آن است تا هدف فوق را در بحث‌های نظری تبیین کرده و معلوم کند که قرآن کریم و به تبع آن، روایات اهل بیت "علیهم‌السلام" نگاهی جامع و همه‌سویه، به تحلیل دقیق این موضوع چه در مباحث معرفتی و چه در شیوه‌های نیل به این هدف دارند.

بررسی لغوی واژه بصیرت

این واژه برگرفته از ریشه عربی «ب-ص-ر» است و به معنای بینش، آگاهی، هوشیاری و زیرکی، روشندلی و چشم خرد می‌باشد. (لسان‌العرب، ج ۴، ص ۴۵-۶۴) (لغت‌نامه، ج ۳، ص ۲۰۶) همچنین واژه بصیر، در نثر و شعر قدیم فارسی کاربرد فراوانی دارد و غالباً به صورت ترکیبی اضافی با واژه چشم به کار می‌رفته و در برابر بینایی حسی و ظاهری، به معنای بینایی قلبی و شهودی بوده است (لغت‌نامه، ج ۳، ص ۲۰۶) صورت فعلی این ماده در قرآن نیز، هم به صورت مجرد (بَصُرَ) و هم مزید (أَبْصَرَ، يُبْصِرُونَ) به کار رفته است. (بصائر ذوی التمییز، ۱۹۸۶، ج ۲، ص ۲۲۲) گونه مجرد این واژه، بیشتر در مواردی به کار رفته که نگاه ظاهری با بینش باطنی همراه بوده است.

به‌طور کلی بصیرت و ابصار به معنای بینایی است که گاه با چشم ظاهر، صورت می‌گیرد و جنبه حسی دارد و گاه با چشم درون و عقل و به معنای ادراکات عقلی و قلبی است. (پیام قرآن، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۵۵)

کاربرد واژه بصیرت در روایات

حال برخی از روایاتی که واژه بصیرت در آنها به کار رفته است بیان می‌گردد.

در روایتی پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه واله) فرمودند: **ليس الاعمی من یعمی بصره، انما الاعمی من تعمی بصیرته** (متقی هندی، ۱۳۵۹، حدیث ۱۲۲۰)

بدین معنا که نابینای واقعی کوردلان‌اند، نه آن‌هایی که از نعمت چشم محروم‌اند.

امام علی (علیه‌السلام) فرمودند: **فقد البصیره اهون من فقد البصر** (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ص ۳۴)

نابینائی آسان‌تر است از کوردلی!

مشکل برجسته در حکومت حدود چهارساله حضرت علی (علیه‌السلام) ابتلا به چنین انسان‌هایی بود کسانی که مولا چنین توصیفشان می‌کند:

حیاری عن الحق لا یبصرونه.. (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۲۵)

کسانی که از حق رویگردانند و آن را نمی‌بینند.

آنان که به خاطر بی‌بصیرتی نتوانستند بین ظاهر یعنی خط و جلد و معنای واقعی قرآن تفکیک قائل شوند، لذا فریب نیرنگ ساده معاویه و عمروعاص را خوردند. این بی‌بصیرت‌ها معمولاً ابزار و آلت دست شیادان سیاست‌باز قرار می‌گیرند و سد راه مصالح عالی اسلامی واقع می‌شوند. امام علی علیه‌السلام در کلامی وضع این بی‌بصیرتان را چنین ترسیم می‌کند:

ثم انتم شرار الناس، ومن رمی به الشیطان مرامیه وضرب به تیهه! (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۲۷)

شما شرورترین مردمید (و این عمل و فکر شما بهترین دلیل بر سوءنیت و انحرافاتان از حق است) و کسانی هستید که شیطان شما را از راه راست به سوی هدف‌های خویش پرتاب کرده و به سرگردانی محکوم ساخته است.

بنابراین لازم است که عوامل بصیرت شناخته شود تا افراد با شناخت آن‌ها بتوانند به بصیرت دست یابند.

عوامل بصیرت

۱- پیامبر (صلی الله علیه وآله)

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید: **فَهُوَ إِمَامٌ مِّنِ اتَّقَى وَ بَصِيرَةٌ مِّنِ اهْتَدَى سِرَاجٌ لَمَعَ ضَوْؤُهُ وَ شِهَابٌ سَطَعَ نُورُهُ ...** (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۶، ص ۳۷۹)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیشوای پرهیزکاران، و وسیله بینایی هدایت خواهان است، چراغی با نور درخشان، و ستاره‌ای فروزان

در این خطبه امیرالمؤمنین از پیامبر به عنوان شخص بصیر یاد کرده و وجود مطهر و نورانی ایشان را عامل بصیرت و به عنوان الگو معرفی می کنند. استفاده از کلمه اهتدی، با توجه به اینکه باب افتعال پذیرش و مطاوعه را می رساند به این معنی است که اگر کسی به دنبال هدایت باشد و قصد این را داشته باشد که از حضرت به عنوان چراغ راه خود استفاده کند و سراغ تعالیم ایشان برود، از وجود این خورشید عالم تاب مستفیض شده و به بصیرت می رسد. در غیر این صورت افراد نمی توانند حض وافر از وجود آن حضرت برده و عطش خود را با زلال گوارای وجود ایشان سیراب نمایند.

چراکه شرط اساسی و بسیار مهم در نور گرفتن از خورشید آن است که انسان خود را در مخفیگاه پنهان نکرده و جلو تابش نور را به وجود خود سلب ننماید.

۲- امام

عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى ع..... فِيهِ تَبَيَّنَ كُلُّ شَيْءٍ وَ شِفَاءٌ لِلْعَالَمِينَ وَ رَوْحٌ لِمَنْ اسْتَرْوَحَ إِلَيْهِ وَ بَصِيرَةٌ لِمَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا (کلینی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۴۷۸)

یعقوب بن جعفر بن ابراهیم گوید: خدمت موسی بن جعفر علیه السلام بودم که مردی نصرانی نزد آن حضرت آمد، ما در عریض (وادی مدینه) بودیم، نصرانی عرض کرد: من از شهری دور و سفری پر مشقت نزد شما آمده‌ام، و ۳۰ سال است که از پروردگرم درخواست می کنم که مرا به بهترین دین ها و به سوی بهترین و داناترین بندگان خود هدایت کند، تا آنکه شخصی در خواب من آمد و مردی را که در علیا دمشق است به من معرفی کرد. من نزدش رفتم و با او

سخن گفتم، او گفت: من از تمام هم‌کیشان خود داناترم ولی از من داناتر هم هست: من گفتم: مرا به کسی که از تو داناتر است رهبری کن، زیرا مسافرت برای من دشوار و سنگین نیست من تمام انجیل و مزامیر داود و چهار سفر از تورات و ظاهر تمام قرآن را خوانده‌ام.

دانشمند به من گفت: اگر علم نصرانیت را می‌خواهی، من از تمام عرب و عجم به آن داناترم، و اگر علم یهودیت خواهی باطی بن شرحبیل سامری در این زمان داناترین مردم است. و اگر علم اسلام و تورات و انجیل و زبور و کتاب هود و هر کتابی که بر هر پیغمبری در زمان تو و زمان‌های دیگر نازل شده و هر خبری که از آسمان نازل شده که کسی آن را دانسته یا ندانسته و در آن است بیان هر چیز و شفا برای جهانیان و رحمت برای رحمت جو و مایه بصیرت کسی که خدا خیر او را خواهد و انس با حق است، اگر چنین شخصی را می‌خواهی ترا به سویس رهبری کنم اگر توانی با پایت نزدش برو و اگر نتوانی با سر زانو و اگر نتوانی با کشیدن نشیمنگاه و اگر نتوانی با چهره به زمین کشیدن.

از این واقعه نکاتی برداشت می‌شود:

- ارتباط و حضور در محضر امام و استفاده از ایشان سبب بصیرت می‌گردد.
 - اگر خدا خیر کسی را اراده کرده باشد این چنین شرافتی را نصیب او می‌گرداند.
 - این عالم نصرانی خود صاحب شناخت نسبت به امام بوده است اما هنوز بصیرت کامل پیدا نکرده است چراکه اگر بصیرت می‌یافت به ایشان ایمان می‌آورد و مسلمان می‌شد. پس صرف شناخت کافی نیست و شناختی که سبب بصیرت شود نیاز است.
- البته در ادامه داستان وقتی این نصرانی از حضرت سؤالاتی می‌کند و ایشان به او جواب می‌دهند خدا باب بصیرت را بر او گشوده و به دست حضرت مسلمان شده و در همین آیین نیز از دنیا می‌رود.

۳- ولایت

عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع فِي قَوْلِهِ تَعَالَى قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي قَالَ هِيَ وَكَأَيُّنَا أَهْلُ الْآيَةِ لَا يُنْكِرُهُ أَحَدٌ إِلَّا ضَالٌّ قَالَ وَ لَا يَنْتَقِصُ عَلِيًّا إِلَّا ضَالٌّ

(مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۴، ص ۲۳)

حسین بن سعید به اسناد خود از جعفر بن محمد علیه السلام در مورد آیه قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي فرمود: ولایت ما اهل بیت است که هر کس منکر شود گمراه است و بر علی علیه السلام خورده نمی گیرد مگر شخص گمراه

در این روایت، ولایت، بصیرت شمرده شده است. یعنی اگر کسی ولایت را بپذیرد و در زندگی خود از فرامین ولی خود استفاده نماید، صاحب بصیرت شده است. به عبارت دیگر بصیرت این است که افراد، ملاک انجام امور خود را امام و ولی خود قرار دهند. در این آیه روش کار پیامبر و ملاک دعوت ایشان بر بصیرت است و اگر قوانین و مقرراتی که در دین اسلام وجود دارد را شخص انجام دهد، صاحب بصیرت است و اگر این کار را انجام ندهد همین کار کوری است و ضد بصیرت. پس بصیرت یعنی تبعیت و کوری یعنی عدم تبعیت. پرواضح است که چون اهل بیت پیامبر (صلوات الله علیه و آله) بصیرتی کامل دارند و اعمالی که انجام می دهند از روی بصیرت و آگاهی است لذا هر کس هم از آنها تبعیت کند او هم اعمالش بر اساس بصیرت خواهد بود.

۴ - اسلام

وَبَصِيرَةَ لِمَنْ عَزَمَ وَ آيَةً لِمَنْ تَوَسَّمْ وَ عِبْرَةً لِمَنْ اتَّعَظَ وَ نَجَاهَ لِمَنْ صَدَّقَ (شیخ مفید، ۱۴۱۳، ص ۲۷۶)

در روایتی آمده است که ابن کواء از امیرالمؤمنین علیه السلام تعریف اسلام و ایمان و کفر و نفاق را پرسید حضرت فرمود: خدای تبارک و تعالی دین اسلام را مایه بصیرت آنکه تصمیم گیرد و نشانه آنکه باریک بین شود و اندرز آنکه پند پذیرد و نجات آنکه تصدیق کند، قرارداد.

در این روایت مولا امیرالمؤمنین علیه السلام پس از آنکه صفاتی برای اسلام بیان می فرمایند بصیرت را یکی از اثرات و فواید اسلام معرفی می فرمایند. البته در اینجا نکات مهمی وجود دارد که عبارت اند از:

- اسلام در صورتی سبب بصیرت افراد می شود که خود شخص اراده کند و بخواهد که از اسلام به عنوان عامل ایجاد بصیرت استفاده کند.
- با توجه به کلمه عزم در کلام بالا، هنگامی که انسان اراده کند و بخواهد عمل کند، عمل به اسلام سبب ایجاد بینش خواهد شد که این بینش همان بصیرت است.

- اسلامی سبب بصیرت می‌شود که با پرهیزکاری و عمل صالح همراه باشد.

۵ - مدارا با خلق

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام می‌فرماید: **وَ مَا مِنْ عَبْدٍ وَ لَا أُمَّةٍ دَارَى عِبَادَ اللَّهِ بِأَحْسَنِ الْمُدَارَاةِ فَلَمْ يَدْخُلْ بِهَا فِي بَاطِلٍ وَ لَمْ يَخْرُجْ بِهَا مِنْ حَقٍّ إِلَّا جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نَفْسَهُ تَسْبِيحاً وَ رَزَقَى عَمَلَهُ وَ أَغْطَاهُ بِصِيرَةً عَلَى كِتْمَانٍ سِرِّنَا** (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۴، ص ۱۰)

و هر بنده‌ای از زن و مرد که مدارا کند به بهترین وجه مشروط بر اینکه با این مدارا داخل در کار باطل نگردد و حقی را از دست ندهد خداوند نفس او را تسبیح قرار خواهد داد و عملش را پاک می‌کند و به او بینائی و بصیرت در کتمان سرِّ ما خواهد داد.

در این بیان نورانی حضرت به شیعیانشان دستور مدارای با بندگان خدا را می‌دهند و پاداش این کارش را به وجود آمدن بصیرت در وجود او بیان می‌نمایند. چون این شخص به امر امام خود عمل می‌کند و بر مردم خورده نمی‌گیرد فقط به دستور موالیان خود عمل می‌نماید و هرچه عمل ما به دین خدا قوی‌تر باشد بیش ما قوی‌تر شده و بصیرت ما افزوده می‌گردد. واضح است که دریافت بصیرت بهره‌ای گران‌بهاست که از سر محبت و نه از روی اکراه نصیب یک فرد شیعه که اطاعت امر امام خود می‌نماید، می‌شود.

۶- تعقل

یکی از منابع بینش انسان، تعقل است. تعقل، کاری است که در نظام آفرینش بر عهدهٔ عقل نهاده شده است.

راغب گوید: به نیرویی که آماده قبول علم است عقل گویند همچنین به علمی که به وسیله آن نیرو به دست آید. (راغب، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۵۷۷)

عقل آن مبدئی است که این تصدیق‌های کلی، و احکام عمومی بدان منتهی می‌شود، و جای هیچ تردید نیست، که با انسان چنین نیرویی هست، یعنی نیرویی بنام عقل دارد، که می‌تواند مبدأ صدور احکام کلی باشد. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۷۷)

مراد از عقل در اینجا عقلی است که این مقدار شناخت برایش حاصل شود که بتواند راه سعادت خویش را تشخیص دهد.

مولا امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید: **كَفَاكَ مَنْ عَقَلَكَ مَا أَوْضَحَ لَكَ سَبِيلَ غَيْكَ مِنْ رُشْدِكَ**؛

عقل تو را کفایت کند که راه گمراهی را از رستگاری نشانت دهد. و هم‌چنین می‌فرماید:
والعقل حسام قاطع و قاتل هواك بعقلك؛ (محمدی ری شهری، ۱۳۷۷، ج ۷، ص ۷۳۰ و ۷۳۱)

و عقل شمشیری است برآن و هوای نفس خویش را با شمشیر عقل بکش.

بنا بر به مطالب گفته‌شده درباره عقل و اثر آن در تشخیص راه صحیح از غلط، می‌توان گفت، یکی از مسائل مهمی که می‌تواند بصیرت را در انسان ایجاد کند استفاده از نیروی عقل می‌باشد. بکارگیری عقل در انسان از وظایفی است که به عهده خود انسان گذاشته شده است. جالب‌توجه اینکه در قرآن کریم هم بکارگیری عقل مطرح شده و داشتن یا نداشتن عقل به کسی نسبت داده نشده است. بلکه گفته‌شده آن‌ها عقل خود را بکار نمی‌گیرند: لا یعقلون

۷ - تفکر

یکی دیگر از مسائلی که سبب بصیرت می‌شود و در روایات ما از آن یاد شده است تفکر می‌باشد به‌عنوان نمونه در روایتی از مولا امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمده است:

بِالْعَقْلِ اسْتُخْرِجَ عَوْرُ الْحِكْمَةِ وَ بِالْحِكْمَةِ اسْتُخْرِجَ عَوْرُ الْعَقْلِ وَ بِحُسْنِ السِّيَاسَةِ يَكُونُ الْأَدَبُ الصَّالِحُ قَالَ وَ كَانَ يَقُولُ التَّفَكُّرُ حَيَاةُ قَلْبِ الْبَصِيرِ كَمَا يَمْشِي الْمَاشِي فِي الظُّلُمَاتِ بِالنُّورِ بِحُسْنِ التَّخْلِصِ وَ قَلَّةِ التَّرْبِصِ (کلینی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۳۶)

در این روایت شریف حضرت تفکر را عامل حیات قلب انسان بصیر معرفی می‌فرماید. یعنی انسان بصیر با تفکر زنده است و زنده بودن او به تفکر بستگی دارد. اگر انسان بصیر تفکر نکند او خواهد مرد. با تفکر انسان به حقایق اشیا پی می‌برد و تاریکی‌ها برای او روشن می‌شود یعنی از چشم بینایی برخوردار خواهد شد. به‌این‌علت است که از تفکر به حیات انسان بصیر یاد شده است. پس معلوم می‌شود که چقدر تفکر مهم است که اگر نباشد اصلاً بصیرتی هم وجود ندارد و به‌عبارت‌دیگر اگر امروز این انسان، بصیر شده به خاطر تفکر بوده است. و اگر تفکر نباشد بصیرت به وجود نمی‌آید لذا حضرت این‌گونه تأثیر تفکر را بیان می‌فرماید.

همچنین حضرت مولا در نامه‌ای که به امام مجتبی (علیه‌السلام) نوشته‌اند مستقیماً به این مسئله عنایت داشته‌اند:

کتابه إلی ابنه الحسن ع و من تفکر أبصر (حرانی، ۱۴۰۴ ق، ص ۷۹)

حضرت می‌فرمایند: وکسی که تفکر کند بصیر می‌شود.

در این کلام حضرت تأکید می‌نمایند که هر فردی اگر خواست به بصیرت برسد باید تفکر نماید و با تفکر است که بصیرت به دست می‌آید.

در روایت دیگری نیز امام علی علیه‌السلام فکر را عامل بصیرت معرفی کرده و می‌فرمایند:

من طال فکره حسن نظره (سید جلال‌الدین محدث، ۱۳۸۴، ج ۵، ص ۱۵۵)

هرکس فکرش طولانی شود، بینایی او نیکو می‌شود.

۸- تقوا و یاد حق

از مهم‌ترین عوامل ایجاد بینش صحیح، تقوا می‌باشد چراکه اولین شرط در مسیر کمال انسان این است که برای اعمال و رفتارهای خود، معیار و ضابطه‌ای در اختیار داشته باشد و هواهای نفسانی را تحت کنترل بگیرد. در قرآن کریم و روایات معصومین علیهم‌السلام مطالب ارزشمندی در این باره آمده است که به‌طور اختصار به آن‌ها اشاره می‌شود.

یا ایها الذین امنوا ان تتقوا الله يجعل لکم فرقانا.. (انفال: ۲۹)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر تقوا پیشه کنید خداوند فرقان (روشن‌بینی خاص که در پرتو آن حق را از باطل خواهید شناخت) برایتان قرار می‌دهد.

(فُرْقَان): در اصل مصدر است به معنی فرق گذاشتن سپس در معنی فارق بکار رفته طبرسی فرموده: هر فرق گذارنده فرقان نامیده شود و قرآن را از آن فرقان گوئیم که فارق میان حق و باطل است. ولی در قاموس و اقرب قید حق و باطل را اضافه کرده و گفته‌اند: فرقان هر آن چیزی است، که با آن میان حق و باطل فرق گذاشته شود. در مفردات گفته: فرقان از فرق ابلغ است که فرقان در فرق بین حق و باطل بکار رود... و الفُرْقَانُ اُبلِغُ مِنَ الْفَرْقِ، لَأنَّهُ یَسْتَعْمَلُ فِی الْفَرْقِ بَیْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ (راغب، ۱۴۱۲، ج ۱، ص ۶۸۷)

"فرقان" به معنای چیزی است که میان دو چیز فرق می‌گذارد و آن در آیه مورد بحث به قرینه سیاق و تفریغش بر تقوا فرقان میان حق و باطل است، چه در اعتقادات و چه در عمل.

فرقان در اعتقادات، جدا کردن ایمان و هدایت از کفر و ضلالت است و در عمل عبارت است از: جدا کردن اطاعت و هر عملی که موجب خشنودی خدا می‌باشد از معصیت و هر عملی که موجب غضب او است. در رأی و نظر، فرقان جدا کردن فکر صحیح از فکر باطل است. در واقع تمامی این‌ها، نتیجه و میوه‌ای درخت تقوا می‌باشد. در آیه مطروحه فرقان، به هیچ‌یک از این اقسام، مقید نشده، و اطلاقی همه را شامل می‌شود، علاوه بر اینکه در آیات قبلی تمامی خیرات و شرور را ذکر کرده بود، پس فرقان در آیه مورد بحث شامل همه انحاء خیر و شر می‌شود، چون همه احتیاج به فرقان دارند. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۹، ص ۷۱)

یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وامنوا برسوله.... و يجعل لكم نورا تمشون به. (حدید: ۲۸)

ای مؤمنین تقوای الهی پیشه کنید و به رسول او ایمان بیاورید... خداوند برای شما نوری قرار می‌دهد که به وسیله آن راه بروید.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: **اغْلُمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنْ التَّقْوَى دَارُ حِصْنٍ عَزِيزٍ وَبِالتَّقْوَى تَمُطَّعُ حُمَةُ الْخَطَايَا (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۷، ص ۳۳۸)**

برای این‌که روشنی چراغ بصیرت تداوم پیدا کند، باید سدی محکم جلوی طوفان هوس کشیده شود، و تقوا همان سد نیرومندی است که می‌تواند طغیان هوس را در انسان مهار کند.

امام سجاد (علیه السلام) می‌فرماید: برای بنده، چهار چشم است. دو چشم که با آن دو امر دین و دنیایش را می‌بیند و دو چشم که با آن دو امر آخرتش را می‌بیند، پس چنانچه خداوند متعال خیر را به بنده‌ای اراده کرد، دو چشم قلبش را باز می‌کند سپس با آن دو غیب را می‌بیند و چنانچه خداوند به بنده، غیر آن را اراده کرد، قلبش را با آنچه در آن است، ترک می‌کند. (هاشمی خویی، ۱۳۵۸، ج ۱۰، صص ۲۷۷-۲۵۷)

در کلامی دیگر حضرت علی علیه السلام در خصوصیات افراد باتقوا می‌فرماید:

فَاسْتَنْصِبُوا بُنُورَ يَقْظَةٍ فِي الْأَبْصَارِ وَالْأَسْمَاعِ وَالْأَفْئِدَةِ (ابن میثم بحرانی، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۱۳۲-۱۲۲)

اینان به نور بیداری، در دل‌ها و چشم‌ها و گوش‌ها نور می‌افشانند. اینان پرده آن جهان را از جلوی چشم مردم دنیا برداشته‌اند. گویا ایشان چیزهایی را می‌بینند که مردم نمی‌بینند و می‌شنوند آنچه را که دیگران نمی‌شنوند.

نتیجه تقوا شناخت و ساخت خویشتن است که انسان را به مقام والای محبوبیت می‌رساند و در این دنیا با بینایی نافذ می‌نگرد و راهی را که باید سپری کند، با بینایی شایسته تشخیص داده، مشعل‌های فروزان الهی را که سر راهش نصب شده، شناخته و ناهمواری‌ها و فرو رفتن در فراز و نشیب‌های راهش را پشت سر می‌گذارد (جعفری، ۱۳۷۶، ج ۱۳، صص ۳۳-۱۰)

برای دستیابی به بصیرتی چنین تأثیرگذار در شخص و جامعه و رفتارهای فردی و اجتماعی، می‌بایست ابزارهای درست و مناسبی چون چشم و گوش و مانند آن را داشت، چنان‌که لازم است از قلبی سالم و سلیم بهره‌مند بود؛ زیرا اگر قلب آدمی، بیمار و دارای پرده‌هایی از شقاوت و قساوت و جهل و بی‌تقوایی باشد، هرگز نمی‌توان از این قلب، امید بصیرت و روشنگری داشت.

انسان برای این‌که به بصیرت و روشنگری واقعی برسد، می‌بایست با مهار نفس خود هرگونه پلشتی را از خود بزاید و تقوای فطری را پاس دارد. هنگامی که تقوای فطری که مقتضی پرهیز از هر گناه و پلیدی چون دروغ‌گویی و پیمان‌شکنی و مانند آن است، در انسانی وجود داشته باشد، آن موقع است که هدایت الهی از طریق وحی و الهام در وی تأثیرگذار خواهد بود و اهل ایمان به خدا و پیامبر (ص) و قرآن می‌شود و درهای بصیرت بر روی وی گشوده می‌شود و چشم و دلش به‌گونه‌ای دیگر به مسائل می‌نگرد و تحلیل و تبیین کرده و توصیه‌هایی را صادر می‌کند.

حاصل این روایات نورانی این است که اگر انسان تقوا پیشه کند نتیجه آن کار، ایجاد بینش در او خواهد شد چراکه هرگاه خواست کاری را انجام دهد دقت می‌کند که آن کار آیا همان‌گونه هست که خدا خواسته و امر رسول او و اولیاء طاهرین می‌باشد و یا نه؟ به همین منوال چون

در هر کار دقت می‌کند که چگونه به‌جا آورد و آیا این فعل رضای خدا را به دنبال دارد یا نه او به بصیرت و بینائی دست می‌یابد.

۹- محبت

إِنَّ شِعْتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ يَقْدَفُ فِي قُلُوبِهِمُ الْحُبُّ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَيَلْهَمُونَ حُبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَإِنَّ الرَّجُلَ يَحِبُّنَا وَيَحْتَمِلُ مَا يَأْتِيهِ مِنْ فَضْلِنَا وَ لَمْ يَرْنَا وَ لَمْ يَسْمَعْ كَلَامَنَا لِمَا يَرِيدُ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْخَيْرِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَ آتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ يَعْنِي مَنْ لَقِينَا وَ سَمِعَ كَلَامَنَا زَادَهُ اللَّهُ هُدًى عَلَى هُدَاهُ (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۴، ص ۱۵۱)

شیعیان ما اهل‌بیت، دل‌هایشان جایگاه محبت ما خانواده می‌شود و الهام می‌شوند به محبت ما. شخص به ما علاقه و محبت دارد و آنچه در فضل ما می‌شنود، می‌پذیرد. بالینکه ما را ندیده و سخن ما را نشنیده. چون خدا برای او خیر و خوبی را خواسته و این آیه اشاره به آن است: وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَ آتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ یعنی هر کس ما را ببیند و کلام ما را بشنود خداوند بر هدایت او می‌افزاید.

با توجه به این روایت شریفه هم به دست می‌آید که اثر حب اهل‌بیت به دست آوردن هدایت است که در اثر هدایت یافتن به آن بصیرتی که لازمه پیمودن مسیر الی الله است نائل می‌شود. به‌عبارت‌دیگر همان‌گونه که امام علیه‌السلام خودشان در آخر حدیث فرمودند کسی که حب این خانواده را داشته باشد و آنچه در فضل آن‌ها گفته می‌شود را بپذیرد، یعنی قلباً فضائل آن‌ها را قبول دارد، که در اثر این حب خداوند به هدایت او می‌افزاید.

و امام این آیه را به‌عنوان دلیل می‌آورند که:

وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَ آتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ (محمد: ۱۷)

کسانی که هدایت یافته‌اند، خداوند بر هدایتشان می‌افزاید و روح تقوا به آنان می‌بخشد!

مقابله‌ای که بین این آیه و آیه قبلی اولئك الذين طبع الله على قلوبهم واتبعوا أهوائهم (محمد: ۱۶) به چشم می‌خورد، این نکته را می‌فهماند که مراد از "اهداء" معنایی است مقابل ضاللتی که طبع در قلب ایجاد می‌کند. پس اهداء عبارت است از تسلیم شدن و پیروی کردن هر حقی که فطرت سالم به‌سوی آن هدایت می‌کند، و زیادی هدایت در جمله "و هدایتشان را

زیاد کرد" عبارت است از اینکه خدای سبحان درجه ایمان او را بالا ببرد. در سابق هم گفتیم که ایمان و هدایت مراتب مختلفی دارد و مراد از "تقوی" معنایی است مقابل پیروی هواها، که به صورت پرهیز از محارم الهی و اجتناب از ارتکاب گناهان جلوه می‌کند.

با این بیان روشن شد که زیاد شدن هدایت مربوط به تکمیل در ناحیه علم است، و دادن تقوی مربوط به ناحیه عمل است. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص ۳۵۶)

پس اهتداء که به معنی قبول و عمل به هدایت آمده است اگر در کسی باشد نتیجه‌اش زیاد شدن درجه ایمان فرد می‌باشد. لذاست که می‌گوییم نتیجه محبت، زیاد شدن بصیرت و بینایی است.

۱۰ - قرآن

یکی دیگر از عوامل به وجود آمدن بصیرت، قرآن کریم می‌باشد. در روایتی از معصوم علیهم‌السلام آمده:

وَكِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ نَاطِقٌ لَا يَغِيَا لِسَانُهُ وَبَيْتٌ لَا تُهْدَمُ أَرْكَانُهُ وَعِزٌّ لَا تُهْزَمُ أَعْوَانُهُ
كِتَابُ اللَّهِ تُبْصِرُونَ بِهِ وَتَنْطِقُونَ بِهِ وَتَسْمَعُونَ بِهِ وَيَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَيَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى
بَعْضٍ وَلَا يَخْتَلِفُ فِي اللَّهِ وَلَا يَخَالَفُ بِصَاحِبِهِ عَنِ اللَّهِ

کتاب خدا، قرآن، در میان شما سخن‌گویی است که هیچ‌گاه زبانش از حق‌گویی، کند و خسته نمی‌شود و همواره گویاست؛ این قرآن است که با آن می‌توانید راه حق را بنگرید و با آن سخن بگویید و به وسیله آن بشنوید. بعض قرآن از بعضی دیگر سخن می‌گوید و برخی بر برخی دیگر گواهی می‌دهد. آیاتش در شناساندن خدا اختلافی نداشته و کسی را که همراهش شد، از خدا جدا نمی‌سازد.

این فراز کلام حضرت که می‌فرمایند: تبصرون به یعنی به وسیله قرآن می‌بینید، اشاره به این است که قرآن مشتمل بر حکمت است و وجه شباهت قرآن با حکمت این است که نادانان به وسیله کتاب و حکمت‌ها و موعظه‌هایی که در آن است به مقاصد و مصالح دنیا و آخرت خود راهنمایی و بینا می‌شوند. کسانی را که در سایه انوار آن گام برمی‌دارند، از راه حق بیرون نمی‌برد و از رسانیدن آن‌ها به مقصد اصلی تخلف نمی‌ورزد. (ابن میثم، ۱۴۰۸، ج ۳، صص

حضرت علی علیه السلام در جای دیگری، قرآن را هادی معرفی می‌فرمایند که گمراه نمی‌کند و سفارش می‌فرمایند که از قرآن در امور مدد بگیرید.

وَاعْلَمُوا أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يُغْشُ وَالْهَادِي الَّذِي لَا يَضِلُّ وَالْمُحَدِّثُ الَّذِي لَا يَكْذِبُ وَاتِّمَمُوا عَلَيْهِ آرَاءَكُمْ وَاسْتَغْشُوا فِيهِ أَهْوَاءَكُمْ؛ (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶، ص ۳۸۸)

آگاه باشید! همانا این قرآن پنددهنده‌ای است که نمی‌فریبد، و هدایت‌کننده‌ای است که گمراه نمی‌سازد، و سخن‌گویی است که هرگز دروغ نمی‌گوید... و رأی و نظر خود را در برابر قرآن متهم کنید، و خواسته‌های خود را با قرآن نادرست بشمارید

پس همان‌گونه که می‌بینیم این قرآن سبب افزایش بصیرت است و باید با سروکار داشتن با آیات بینات این عطیه الهی، نور درک و فهم را در خود ایجاد نموده و سبب افزایش بصیرت خویشتن شویم.

اللَّهُمَّ فَحَبِّبْ إِلَيْنَا حُسْنَ تِلَاوَتِهِ وَحِفْظَ آيَاتِهِ وَإِيمَانًا بِمُتَشَابِهِهِ وَعَمَلًا بِمُحْكَمِهِ وَسَبَبًا فِي تَأْوِيلِهِ وَهُدًى فِي تَدْبِيرِهِ وَبَصِيرَةً بِنُورِهِ (کلینی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۵۷۳)

بار خدایا پس تلاوت این قرآن و در برداشتن آیاتش را محبوب ما ساز، و بما ارزانی دار ایمان به آیات متشابه آن را، و توفیق عمل به محکمش را، و بما ده وسیله تأویل آن را، و راهنمایی در تدبیر آن و بینائی در پرتو نورش را بما عنایت فرما

اینکه حضرت بینائی در پرتو قرآن را از خداوند می‌طلبند، مشخص می‌کند که سروکار داشتن با قرآن نتیجه‌اش پیدا کردن بصیرت می‌باشد یعنی اگر کسی با قرآن رابطه برقرار کرد صاحب بصیرت می‌شود. البته باید گوشزد کرد که این سروکار داشتن به معنی تلاوت تنها نیست بلکه باید در آیات آن اندیشیده و تدبیر نموده و به آن‌ها عمل نمود. در این صورت است که شخص درباره آن آیه صاحب بینش شده است.

۱۱- بهره‌گیری از ابزار شناخت

یکی از عواملی که انسان را به بینش صحیح می‌رساند، این است که از وسایلی که به این منظور در اختیار او قرار گرفته است، به‌خوبی استفاده کند.

هر امری برای خود وسایل خاصی نیاز دارد. وسایل موردنیاز بینایی، شنیدن سپس اندیشیدن، نگرستن و آنگاه بینش یافتن، عبرت گرفتن و قدم برداشتن در راه‌های روشن است.

حضرت، این بهره‌گیری را وسیله بینایی معرفی می‌فرمایند:

قَدْ بُصِّرْتُمْ إِنْ أَبْصَرْتُمْ وَ قَدْ هُدَيْتُمْ إِنْ اهْتَدَيْتُمْ وَ أَسْمِعْتُمْ إِنْ اسْتَمَعْتُمْ (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۵، ص ۳۰۵)

اگر چشم بینا داشته باشید، حقیقت را نشانتان داده‌اند، اگر هدایت می‌طلبید شما را هدایت کردند، اگر گوش شنوا دارید، حق را به گوشتان خوانده‌اند.

۱۲- عبرت

الفکر مرآة صافیة والاعتبار منذر ناصح (نهج‌البلاغه، حکمت ۳۶۵، ص ۷۱۵)

اندیشه، آینه‌ای شفاف و عبرت از حوادث، بیم دهنده‌ای خیراندیش است

اعتبار یعنی تأثر از آنچه انسان از تحولات و عواقب در جوامع بشری می‌بیند. خواه کسانی که از اعصار تاریخ جلوتر بوده‌اند و خواه در آنچه حاضر است و روزها و ماه‌هایش بر او می‌گذرد. (خویی، ۱۳۵۸، ج ۲۱، ص ۴۴۶)

حضرت در جای دیگر اشاره دارند که فردی که اعتبار نمی‌کند، فکر ندارد و کسی که فکر ندارد، بصیرت ندارد.

نیز می‌فرمایند:

فاتعظوا بالعبر النوافع واعتبروا بالای السواطع (جعفری، ۱۳۷۶، ج ۱۳، صص ۲۲۳ و ۲۲۴)

ای بندگان خدا! از آنچه عبرت‌آور و منفعت‌بخش است پند بگیرید و از آیات روشن در عبرت فروروید.

حضرت امیر (علیه‌السلام) انسان‌ها را به عبرت‌گیری از تاریخ و توجه به آثار گذشتگان دعوت می‌فرمایند و آثار آنان را مایه عبرت می‌شمرند:

وَ كُلُّ حَى فِيهَا إِلَى فَنَاءٍ - أَوْ لَيْسَ لَكُمْ فِي آثَارِ الْأَوَّلِينَ مُرْدَجْرٌ وَ فِي آبَائِكُمْ الْأَوَّلِينَ تَبَصْرَةٌ
 وَ مُعْتَبِرٌ - إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ - أَوْ لَمْ تَرَوْا إِلَى الْمَاضِينَ مِنْكُمْ لَأَبْرَجِعُونَ - وَ إِلَى الْخَلْفِ الْبَاقِينَ
 لَأَيَقُونَ - أَوْ لَسْتُمْ تَرَوْنَ أَهْلَ الدُّنْيَا - يَصْبِحُونَ وَ يَمْسُونَ عَلَى أَحْوَالِ شَيْءٍ - فَمَيْتٌ يَبْكِي وَ
 آخِرٌ يَعْزَى - وَ صَرِيحٌ مُبْتَلَى وَ عَائِدٌ يَعُودُ - وَ آخِرٌ بِنَفْسِهِ يَجُودُ - وَ طَالِبٌ لِلدُّنْيَا وَ الْمَوْتِ
 يَطْلُبُهُ - وَ غَافِلٌ وَ لَيْسَ بِمَعْفُولٍ عَنْهُ - وَ عَلَى أَثَرِ الْمَاضِي مَا يَمْضِي الْبَاقِي (نهج البلاغه، خطبه
 ۹۹، ص ۲۰۸)

و هر موجود زنده‌ای به‌سوی مرگ می‌رود. آیا نشانه‌هایی در زندگی گذشتگان که بر جا مانده
 شما را از دنیاپرستی باز نمی‌دارد؟ و اگر خردمندید آیا در زندگانی پدرانتان آگاهی و
 عبرت‌آموزی نیست؟ مگر نمی‌بینید که گذشتگان شما باز نمی‌گردند؟ و فرزندان شما باقی
 نمی‌مانند؟ مگر مردم دنیا را نمی‌نگرید که در گذشت شب و روز حالات گوناگونی دارند. یکی
 می‌میرد و بر او می‌گیرند، و دیگری باقیمانده به او تسلیت می‌گویند، یکی دیگر بر بستر
 بیماری افتاده دیگری به عیادت او می‌آید، و دیگری در حال جان‌کندن است، و دنیاطلبی در
 جستجوی دنیاست که مرگ او را درمی‌یابد، و غفلت زده‌ای که مرگ او را فراموش نکرده
 است، و آیندگان نیز راه گذشتگان را می‌پویند.

حضرت امیر (علیه‌السلام) در وصیت خود به امام حسن (علیه‌السلام) می‌فرماید:

نکات حساس و آموزنده و ارزنده تاریخی را بر قلبت عرضه کن تا از تجارب گذشتگان بهره
 ببری و آن‌چنان بیندیش و بپندار که گویا در آینده نزدیک، تو نیز مانند یکی از آنان خواهی بود
 که دوستانت را رها کرده و به دیار غربت سفر می‌کنند. بیندیش که باید چه کنی؟ (ابن میثم،
 ۱۴۰۸، نامه ۳۱)

از این بیان نورانی استفاده می‌شود که دقت در احوال گذشتگان از عواملی است که سبب
 خواهد شد انسان به یک دقتی دست یابد که به‌واسطه آن امور را بهتر ببیند و از ارتکاب اشتباه
 خودداری نماید. این همان بصیرتی است که نصیب خواهد شد.

۱۳- ایمان به آخرت

از آنجایی که نمی‌توان نقش بینش را در نگرش‌ها و افکار و اندیشه‌های آدمی نادیده گرفت،
 خداوند پس از ایمان که امری بینشی و نگرشی است به مسئله شناخت نسبت به آخرت و

ایمان به آن در تحقق بصیرت آدمی اشاره می‌کند و دنیاگریزی و آخرت‌گرایی در افراد را عاملی مهم در تحقق بصیرت برمی‌شمارد. خداوند در آیات متعددی از قرآن به این نکته اشاره نموده است از جمله در آیات ۵۳ تا ۶۴ سوره ص که گفتگویی بین اهل بهشت و دوزخیان می‌باشد حاکی از آن است که این اعتقاد چه تأثیری در ایجاد و یا از بین بردن بصیرت دارد. پس در نتیجه اگر انسان به آخرت ایمان داشته باشد، به اعمال خود، بیشتر توجه می‌نماید و همین دقت توان فهم او را در امور زندگی بالا می‌برد و این خود زمینه رشد بصیرت را ایجاد می‌نماید.

۱۴- توبه

برای نیل به مقام رفیع بصیرت باید به بازسازی و اصلاح نفس خویش پرداخت. مجاهده با هوای نفسانی و تهذیب روح از زنگارهای گناه، و لطیف و شفاف ساختن آینه دل به نور توحید، تنها صراط مستقیمی است که "حجاب دیدگان دل" را می‌گشاید و آدمی را در معرض الهامات غیبی و مقام کشف و شهود قرار می‌دهد.

اولین گام برای تهذیب نفس و تحصیل بصیرت، توبه از تقصیرات و گناهان، بلکه از کوتاهی‌ها و جبران حق الله و حق الناس است.

وَصِيَّتُهُ عَ لِجَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ رَوَى عَنْهُ ع: الْمُؤْمِنَ مَعْنَى بِمُجَاهَدَةِ نَفْسِهِ لِغَلَبِهَا عَلَى هَوَاهَا فَمَرَّةً يَقِيمُ أَوْدَهَا وَيَخَالَفُ هَوَاهَا فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ وَ مَرَّةً تَصْرَعُهُ نَفْسُهُ فَيَتَّبِعُ هَوَاهَا فَيَنْعَشُهُ اللَّهُ فَيَنْتَعَشُ وَيَقِيلُ اللَّهُ عَثْرَتَهُ فَيَتَذَكَّرُ وَيَفْرَحُ إِلَى التَّوْبَةِ وَالْمَخَافَةِ فَيَزِدَادُ بَصِيرَةً وَ مَعْرِفَةً لِمَا زِيدَ فِيهِ مِنَ الْخَوْفِ (میرزا حسین نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۱، ص ۲۸۴ و حرانی، ۱۴۰۴، ص ۲۸۴)

در این روایت حضرت به این نکته بسیار مهم و کاربردی اشاره می‌فرمایند که به دست آوردن بصیرت، توبه از گناهان گذشته کارساز است. وقتی انسانی توبه می‌کند خداوند نوری را به قلب او می‌تاباند که در اثر این نور می‌تواند راه خود را تشخیص داده و در مسیر حق قرار گیرد.

نکته دیگر این است که انسان گناه‌کار بینائی ندارد و نمی‌تواند مسیر خود را بیابد و مسلماً در مسیر حرکت خود دچار اشتباه خواهد شد چرا که انسان کور هیچگاه نمی‌تواند جلو خود را ببند.

پس در نتیجه سفارش به توبه بدین جهت است که توبه در حقیقت برگرداندن نور فطرت است به وجود انسان تا به وسیله آن بتواند راه خود را تشخیص داده و دچار گمراهی و اماندن از راه خدا نشود.

۱۵- ذکر

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ (اعراف: ۲۰۱)

پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌های شیطان شوند، به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می‌افتند و (در پرتو یاد او، راه حق را می‌بینند و) ناگهان بینا می‌گردند.

این آیه، یک نحوه تعلیلی است برای امری که در آیه قبلی بود، و "طائف از شیطان" آن شیطانی است که پیرامون قلب آدمی طواف می‌کند تا رخنه‌ای پیدا کرده و وسوسه خود را وارد قلب کند، یا آن وسوسه‌ای است که در حول قلب می‌چرخد تا راهی به قلب باز کرده، وارد شود. کلمه "من" بنا بر اول (خود شیطان) بیانیه و بنا بر دوم (وسوسه شیطان) نشویه است، ولیکن در عین حال برگشت هر دو معنا به یک چیز است، و کلمه "ذکر" به معنای تفکر آدمی است در امور برای پیدا کردن نتیجه‌ای که قبلاً مجهول و یا مورد غفلت بود.

و این آیه همان‌طوری که گفته شد امر به استعاذه در آیه قبلی را تعلیل می‌کند، و معنایش این است که در موقع مداخله شیطان به خدا پناه ببر. زیرا این روش، روش پرهیزکاران است. پرهیزکاران وقتی شیطان طائف نزدیکشان می‌شود به یاد این می‌افتند که پروردگارشان کسی است که مالک و مربی ایشان است و همه امور ایشان به دست او است پس چه بهتر که به خود او مراجعه نموده و به او پناه ببرند، خداوند هم شر آن شیطان را از ایشان دفع نموده و پرده غفلت را از ایشان برطرف می‌سازد در این صورت ناگهان بینا می‌شوند. پس آیه شریفه همان‌طور که ملاحظه کردید همان مضمونی را افاده می‌کند که آیه "إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ" (نحل: ۹۹) در صدد افاده آن است. نیز معلوم شد که پناه بردن به خدا خود یک نوع تذکر است، چون اساسش بر این است که خدای سبحان که پروردگار آدمی است یگانه رکن و پناهگاهی است که می‌تواند این دشمن مهاجم را دفع کند، علاوه بر اینکه پناه بردن به خدا هم چنان که قبلاً هم گفته شد خود یک نوع توکل به خداست.

امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید:

مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ اسْتَبْصَرَ (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ج ۵، ص ۱۶۶)

هر کسی به یاد خدا باشد، بینایی و بصیرت یابد.

در این بیان حضرت این نکته را روشن می‌کنند که به یاد خدا بودن سبب می‌شود، انسان نعمت‌های او را یاد کند. وقتی این کار را کرد سبب می‌شود نعمت او را شکر کند و همین مسئله موجب می‌گردد نورانیت دل پیدا کرده و با این نورانیت راه خود را پیدا نماید.

۱۶- رخدادهای

از نظر قرآن، همه معجزات الهی در حکم عوامل بصیرت‌زا و مایه روشندلی بشر است به این معنا که هدف از معجزات تبیین حقایق به شکل دیگر است. جالب این‌که برخی از این معجزات خود بلایایی هستند که بر سر بشر می‌آید و آدمی آن را به‌عنوان حوادث و رخدادهای طبیعی به شمار می‌آورد. در معجزاتی که حضرت موسی (ع) آورده است برخی چنان به حوادث طبیعی و رخدادهای عادی زمینی شباهت داشت که موجب فریب بسیاری شد. از جمله این معجزات، افزایش قورباغه بود که برخی آن را رخدادی طبیعی تعبیر کردند درحالی‌که معجزه‌ای بود تا افراد را بیدار کند. از این‌رو خداوند در آیات سوره اسراء معجزات نه‌گانه حضرت موسی (ع) را مایه بصیرت می‌شمارد. درحالی‌که برخی از این معجزات به حوادث و رخدادهای طبیعی شباهت دارد.

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَمَسَّئَلُ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَمَا أَنزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا» (اسراء: ۱۰۲-۱۰۱)

ما به موسی نه معجزه روشن دادیم پس از بنی‌اسرائیل سؤال کن آن زمان که این (معجزات نه‌گانه) به سراغ آن‌ها آمد (چگونه بودند)؟! فرعون به او گفت: «ای موسی! گمان می‌کنم تو دیوانه (یا ساحری) (موسی) گفت: تو می‌دانی این آیات را جز پروردگار آسمان‌ها و زمین - برای روشنی دل‌ها - نفرستاده و من گمان می‌کنم ای فرعون، تو (به‌زودی) هلاک خواهی شد!

به‌هرحال رخدادهایی چون فتنه‌ها در حقیقت می‌تواند از عوامل بصیرت‌زا باشند به شرط این‌که آدمی به‌ظاهر آن بسنده نکند.

خداوند در آیه دیگری از سوره اسراء اعطای ناقه به صالح را که به صورت معجزه اتفاق افتاد و حیوان از دل کوه بیرون آمد، به عنوان عامل بصیرت معرفی می کند؛ زیرا کسانی که این معجزه را دیدند می توانستند به بینش صحیح درباره خداوند و قدرت او و پیامبری حضرت صالح دست یابند.

«وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوْلُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا
وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا» (اسراء: ۵۹)

هیچ چیز مانع ما نبود که این معجزات (درخواستی بهانه جوینان) را بفرستیم جز اینکه پیشینیان (که همین درخواست ها را داشتند، و با ایشان هماهنگ بودند)، آن را تکذیب کردند (از جمله)، ما به (قوم) ثمود، ناقه دادیم (معجزه ای) که روشنگر بود اما بر آن ستم کردند (و ناقه را کشتند). ما معجزات را فقط برای بیم دادن (و اتمام حجت) می فرستیم.

نتیجه گیری:

برای ایجاد بصیرت، افراد باید عوامل بصیرت را شناخته و آن ها را در خود ایجاد نمایند. البته مسلم است که ایجاد چنین چیزی در انسان لازمه اش درخواست از خدا، کمک ائمه اطهار (علیهم السلام) و تلاش در این زمینه می باشد.

بنابراین، بر همه ماست که سعی کنیم این عوامل را در خود ایجاد نموده و در حد امکان این صفات را نهادینه کنیم. البته مسلم است که بدون لطف خدا و کمک او امکان چنین کاری وجود ندارد. از حضرت حق می خواهیم که ما را در این راه موفق بدارد.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم ترجمه آیت الله مکارم شیرازی
۲. نهج البلاغه ترجمه آیت الله مکارم شیرازی
۳. ابن شعبه حرانی (۱۴۰۴ ق). تحف العقول عن آل الرسول. قم: جامعه مدرسین قم.
۴. ابن میثم (۱۴۰۸ ق). اختصار مصباح السالکین. مشهد: مجمع البحوث الاسلامی.
۵. العاملی الکفعمی، تقی الدین ابراهیم بن علی بن الحسن بن محمد (۲۰۰۴). بلد الامین و الدرع الحصین. بیروت: الاعلمی.
۶. تمیمی آمدی، عبد الواحد (۱۳۶۶ ش). تصنیف غرر الحکم و درر الکلم. قم: دفتر تبلیغات.
۷. جعفری تبریزی، محمد تقی (۱۳۷۶). ترجمه و شرح نهج البلاغه. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۸. جوادی آملی، عبد الله (۱۳۸۰). حکمت علوی. قم: اسراء.
۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ ق). المفردات فی غریب القرآن. چاپ اول، بیروت: دارالعلم.
۱۰. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۴۱۷). المیزان فی تفسیر القرآن. چاپ چهاردهم، قم: انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۱. طیب، سید عبد الحسین (۱۳۷۸ ش). اطیب البیان فی تفسیر القرآن. تهران: انتشارات اسلام.
۱۲. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب (۱۹۸۶ م). بصائر ذوی التمییز فی لطائف الکتاب العزیز. قاهره: وزارت اوقاف.
۱۳. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۸۳). فروع کافی. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۱۴. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵). اصول کافی. تهران: دارالکتب الاسلامیه.

۱۵. مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳ ق). *أمالی المفید*. قم: کنگره شیخ مفید.
۱۶. مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۰ ق). *الارشاد*. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۱۷. متقی، علی بن حسام الدین (۱۳۵۹). *کنز العمال*. اردن: بیت الافکار الدولیه.
۱۸. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ ق). *بحار الانوار*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۹. محمدی ری شهری، محمد (۱۳۷۷). *میزان الحکمه*. قم: دارالحديث.
۲۰. محدث، سید جلال (۱۳۸۴). *شرح غرر و درر*. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۲۱. مکارم شیرازی، ناصر با همکاری جمعی از فضلا (۱۳۷۷). *پیام قرآن روش تازه‌ای در تفسیر موضوعی قرآن*. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۲. نوری، میرزا حسین (۱۴۰۸). *مستدرک الوسائل*. قم: مؤسسه آل البيت لإحياء التراث.
۲۳. هاشمی خوئی، میرزا حبیب الله (۱۳۵۸). *منهاج البراعه*. تهران: مکتب الاسلامیه.

